

شرف الدین خراسانی

# نقد و تفسیر نامه نامور



حماسه فردوسی (جلد اول)

(نقد و تفسیر نامه نامور)

تالیف: دکتر عطاالله مهاجرانی

چاپ اول: ۱۳۷۲ - ۲۵۰۰ ریال

انتشارات اطلاعات - ۳۲۰ صفحه

کتاب «حماسه فردوسی» دومین تألیف و پژوهش نویسنده در باب شاهنامه و فردوسی است. کتاب اول به بهانه پاسخگویی به آراء و عقاید مطرح شده در سخنرانی احمدشاملو شاعر نامدار معاصر تألیف شد که در طی آن نویسنده مجال یافت بخشی از دریافتهای خویش را با اتکاء به منابع فارسی و انگلیسی درباره «اسطوره» و «شاهنامه و فردوسی» بیان کند. کتاب «گزند باد» مورد استقبال پژوهشگران قرار گرفت و بحثهایی را به دنبال داشت.

اکنون دکتر مهاجرانی طرحی نو در انداخته است و در ابتدای اثر تازه پژوهشی خود چنین می‌نویسد: «اگر در این هزار سالی که از عمر شاهنامه می‌گذرد، پژوهشگران و دانشمندان چنانکه بایسته و شایسته است، در کم و کیف شاهنامه اندیشیده بودند، امروز شاهنامه چهره‌ای دیگر و شناخت مردم از آن وضعیت دیگری داشت...»

استاد دکتر شرف‌الدین خراسانی در یادداشتی بر پیشانی کتاب بخشی از کوشش نویسنده

کتاب را در توضیح و تفسیر «نامه نامور» بیان کرده است که عیناً نقل می‌کنیم:



درباره فردوسی هر چه سخن گفته شود کم است! این گوهری که بر تارک تاریخ و شعر جهان می درخشد! یکی از ویژگیهای سرنوشت بزرگ آفرینندگان هنر شعر، در جهان، این است که انسانها، از همه دورانها، با آرزوها، انتظارها و پیش‌داریهای گوناگون - غالباً متضاد - خودشان با ایشان روبرو می‌شوند؛ به دیگر سخن، ایشان را همواره در قالب آن آرزوها، انتظارها می‌ریزند، یا به تعبیر مولانا جلال‌الدین: هرکسی از ظنّ خود یار ایشان شده و - فسوسات از درون ایشان اسرارشان را نجسته است، علت هم این است که آن بزرگان، آگاهانه یا ناآگاهانه، «انسانهای جزئی» و سرنوشت‌های ایشان را، همچون کارافزارها و موادی برای ساختن «انسان کلی» به کار برده‌اند، یا به تعبیر ابن عربی، «انسان‌الْحَيَوَان» برای ایشان انگیزه، یا بهتر گوئیم، بهانه ترسیم تصویری از «انسان کامل» بوده است؛ زیرا ایشان می‌خواسته‌اند که «انسان بودن» به انسانها بیاموزانند.

اکنون سرنوشت فردوسی نیز یکی از برجسته‌ترین نمونه‌های آن «سرنوشت» است. با این ویژگی که او شاعری «حماسه‌ساز و حماسه‌سراست». حماسه شعری داستان‌سرایانه است، با ساختار، رویدادها و زمینه‌سازیهایی ویژه؛ خصیلت بارز حماسه در این است که همواره، در هر صحنه، از مرزهای زندگی عادی انسانها فراتر می‌رود؛ رویدادهای جزئی و حتی ناچیز زندگی انسانها، در حماسه، اهمیت و ارجمندی می‌یابد، والا می‌شود؛ زیرا مضمون و محتوایی بس سرشارتر و غنی‌تر از تبلور آن در زندگی هم‌روزه انسانها، می‌یابد. انسانهای عادی، در حماسه،

انسانهای «قهرمان» می‌شوند. اما قهرمان اصلی تنها نیست، گرداگردش دیگر قهرمانان رقیب‌اند، که در آغاز کم و بیش، همپایه‌ی اویند؛ اما «قهرمان اصلی» برای «یگانه‌شدن» باید از بسی راههای دراز پریچ و خم، پرگردنه و پرتگاه، گذر کند، باید «خودسازی» کند، و سپس «این خودساخته» را برای دیگران پذیرفتنی سازد، تا انسانهای عادی درباره‌ی او بگویند: او «غولی» بوده است. از سوی دیگر، وظیفه‌ی ساختن این «غول» بر عهده‌ی شاعر است، شاعر آفریننده‌ی این غولهاست. مگر نه این است که فردوسی در یک «یل» سیستانی، «رستم داستانی» آفریده است.

فردوسی در شاهنامه، در قالب واژه‌های ویژه فارسی، ایران باستان را دوباره زنده کرده است؛ اما ایران او، ایران آرمانی اوست: ایران شکوفا، پر خیر و عدل و انصاف؛ انسان او، همان انسان آرمانی اوست: انسان خردمند و خردپور، نیکوکار و دادگر، پر عشق و شور و کمالجویی. فردوسی انسان را برای داشتن دو چیز می‌ستاید: خرد و جان؛ نخستین ستایش او از خداوند نیز این است که او آفریننده «جان و خرد» است. «جان» نزد فردوسی به معنای «روح» است، نه «نفس» یا روان که جانوران هم آن را دارند؛ خرد و یزگی و جودی انسان است. انسان دارای موهبت زبان است؛ زبان او از خرد است؛ پس زبان به تعبیر هایدگر<sup>۱</sup> فیلسوف معاصر «خانه‌ی هستی» است. فردوسی در «خانه‌ی هستی» زبان فارسی می‌زیسته، می‌اندیشیده و سخن می‌گفته است. از سوی دیگر خانه‌ی این زبان، ایران بوده است. نه ایران مجرد، بلکه ایران مشخص: ایران اسلامی. فردوسی در فضای پرهوای ایران اسلامی تنفس می‌کرده است؛ او ایرانی مسلمانی بوده است، مسلمان شیعه بوده است، شیعه علوی بوده است. اما دیگران، طی دور آنها، به انگیزه‌هایی که در آغاز به آنها اشاره شد، کوشیده‌اند و هنوز می‌کوشند که یک «گرایش» یا «گروندگی» در او جستجو کنند: گبری‌گرایی، اسماعیلی‌گرایی، معتزلی‌گرایی و دیگر «گرایها»... شاید خود شاهنامه نیز، اینجا و آنجا، به مناسبت‌هایی، مستندهایی به هریک از این «گرایها» می‌دهد؛ اما شاهنامه را باید در «کلیت» آن بررسی کرد.

من اگر درست به یاد داشته باشم، در طی چهل و اندی سال گذشته، شاهنامه را چهار پنج بار خوانده‌ام، پیش از هر چیز با این هدف که از آن زبان بیاموزم، واژه بیاموزم، تا آنها را در شعرم به کار گیرم، زیرا شعر بازی آفریننده با واژه‌هاست. من همچنین برخی از آنچه را که ایرانیان و دیگران درباره‌ی فردوسی و شاهنامه نوشته‌اند، خوانده‌ام، تا ببایم که چگونه هر یک از آن پژوهشگران: از ظن خود یار فردوسی شده‌اند. نوشته‌ی آقای سیدعطاءالله مهاجرانی واپسین آنهایی است، که درباره‌ی فردوسی و شاهنامه خوانده‌ام. تا اینجا که آن را خوانده‌ام، چند نکته مهم و برجسته در آن یافتیم: نویسنده نخست می‌کوشد که گریبان فردوسی را از چنگال «گرایشها» برهاند؛ رویکردی عینی - و نه آرزو اندیشانه - به شاهنامه و فردوسی دارد؛ از همه مهم‌تر، وی می‌کوشد که از راه برون شاهنامه به درون آن راه یابد، و در این رهگذر، آگاهانه همان شیوه‌ای را به کار می‌برد که امروز آن را «روش هرمنوتیک»<sup>۳</sup> می‌نامند، یعنی روش تحلیل «تاویلی» از آفریده‌های زبان، اندیشه و احساس انسانی، یا

طبق تعریف ویلهلم دیلتای<sup>۲</sup>، فیلسوف برجسته آلمانی (۱۹۱۰ - ۱۸۶۷) و یکی از پیشگامان و بنیانگذاران این روش. «نظریه هنری فهمیدن اظهارهای زندگی که به گونه نوشتاری ثبت شده است». این روش دو خصلت برجسته را در خود می‌گنجاند: فهمیدن تاریخی و عینیت تاریخی؛ نخستین هدف در این رهگذر تفسیر، توضیح و تأویل عینی معتبر است؛ فهمیدن معانی لفظی بیرونی باید وسیله‌ای باشد برای فهمیدن دلالت یا معنا داری درونی. واپسین هدف راه یافتن به «نیت» یک اثر است، آن گونه که در آن تبلور یافته است، هر چند ممکن است بسی فراتر و «تراگیر تر از قصد» آفریننده آن اثر باشد. آثار برجسته شعری و هنری، تبلورگاه «تجربه‌های زیسته»<sup>۳</sup> انسانهای برجسته و موهوب‌اند؛ ما در برخورد با آنها باید بکوشیم که «همزیست» آنها شویم، یا «دوباره با آنها بزی‌ایم».

نوشته آقای مهاجرانی را مزایایی است، که خواننده خود باید آنها را دریابد: «مزایای بیرونی و درونی». در بیرون ما با نثری روبرو می‌شویم، که می‌کوشد تا مرز شعر پیش برود؛ اگر این تعبیر را بپسندند، نثری مستانه و شورآمیز که با هشیاری عقل آمیخته است؛ دیالکتیک زبان ناب! نویسنده می‌خواهد که به خصلت «اوتولوژیک» (هستی‌شناسانه) زبان دست یابد؛ دست‌کم در این راه تلاش می‌کند؛ حوصله و شکیبایی بسیار تحسین‌انگیزی در بهره‌گیری از منابع گوناگون، نشان پژوهشگری «پرخوانده» است. کاری که در این زمان از پژوهشگران جوان کمتر انتظار می‌رود. وی می‌کوشد که فردوسی را نه آن گونه که کسان «آرزو می‌کنند که چنان بوده باشد»، بلکه «آن چنان که در خود بوده است» بشناساند. به داوری من، نویسنده تا این مرحله، در کارش موفق شده است. آرزوی دوام توفیقش را دارم.

1. Heidegger.
2. Dos Hovs des Seins.
3. Hermeneotik.
4. Wilhelm Dilthey.
5. Erlebnise.